[illegible]

اخراج حروف از مخارج آنست زیرا که در تغییر حروف تفاوت عظیم در معانی
الفاظ بهم میرسد مثلا کسی کلمهٔ وصل را که در درود مندرج است بالسین مهمله بگوید که
بمعنی شمشیر از غلاف کشیدن است پس معاذ الله این فقره از قبیل دعا بر پیغمبر و قس علی
ذالک و با وجود این قباحت صریحه اکثر ناس در بیان این مسایل تغافل دارند و مراعات آن بسیار
اهم است لهذا برای تسهیل و تفهیم عوام جناب علامی فهامی عالم ربانی مؤید بتائید
یزدانی العالم الورع المقدس الاوحد والنحریر الکامل المبجل المفرد بالکمالات [illegible]
حاوی المجامع [illegible] التدقیق الامین الصادق المؤتمن جناب المغفور المبرور سید حسین افاض
الله علی تربته شآبیب رحمته رساله فارسیه ابیات سهل و بیان قلیل [illegible] شده [illegible]
تالیف و تصنیف فرمود که نفع آن اتم و فیض آن اعم است لهذا رساله مسطور که آنرا
مسمی به تحفه [illegible] میتوان کرد طبع پوشید که اکثر خلق از آن بهره یاب و مستفیض
شوند و ثواب جمیل آن بروح پرفتوح جناب مغفور مبرور عاید گردد
بر حاشیه رساله دیگر مسمی بنظم اللآلی تصنیف قاری ابوالقاسم علیه الرحمه

کان ذالک فی التاسع عشر من شعبان ۱۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا شریکا و لا ظهیرا و الصلوة علی من
ارسله بالهدی و دین الحق بشیرا و نذیرا و علی اهل بیته الذین اذهب
الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و اما [illegible]
اما بعد این سطوری چند در بیان مخارج حروف مختصه
مشترکه در میان عربان و هندیان که بپاس خاطر بعض دوستان که
انجاح مامول ایشان خالی از اجر و ثواب نبود بجهت تحریر

دیباچه و فده سبک مشتمل بر دو فایده فایده اولی در بیان مخارج حروف بدانکه

وفقنا الله تعالی وایاکم لمرضاته که همزه و های هوز از انتهای حلق که

متصل بسینه است برمی آید و فرق میان الف و همزه اینست که الف

همیشه ساکن میباشد و پس ازینجهت است که در شروع کلمه نمی آید

و الا ابتدا بسکون که پیش عرب محال است لازم آید و همزه گاه ساکن

است گاه متحرک و فرق در میان همزه ساکن و الف انست که همزه با

ضغط است یعنی با صدمه و دشواری خارج میشود چون لا تاخذه بخلاف

الف که بسهولت برمی آید چون قالوا و بعض قرا از برای تسهیل تعلیم و

تعلم در اخراج حروف از مخرجش اینچنین مقرر کرده اند که متعلم بگوید

عَ عِ عُ أَعْ تا بر و اخراج حروف مطلوب بجمیع حرکات از

مخرجش میسر و آسان شود و بجز بلی ملاحظه نماید که این همزه ها بعینه مشابه

۳

بیان تقسیم اعراض به موفقک و لواحق و نواحق ...

نشود خصوصاً هر مسائلی که در آنجا و هر چه جمع شده اند پس
باید که به تدبیر و تفکر مناسب استخراج آنها نماید که یکی از آنها با سیر و
مشابه بعین نشنیده و جوابی مدبی این حرف و حرفهای دیگر را
بفهم خود واگذارد که گاه است که آدمی عجیب در اینها بشناسد
پس لابد و ضرور است اینکه پیش او مسائل کامل و بیدار استخراج
آن نماید هر وقتیکه او بفرماید بگوید هر دفعه که او ایما نماید که این
دفعه خوب گفتی ملاحظه آن تحجیلی نموده همان طور استخراج آن
نماید هر یک دو دفعه که او بفرماید خوب بگو نه فقط اقتصار نکند
بلکه فکر و سیر به تدبر دقت و خلاف گوید تا عادت به استخراج او بهم
رسد [illegible] قلیلی نموده [illegible] نماید و اگر احیاناً [illegible] هر چه
او مستعد و بهره آید [illegible] بسته به گفتن آن [illegible] بر دل خود

راه ندهد و از حصول تجوید مایوس نشود بلکه بر تائید ربانی
و رحمت یزدانی توکل نموده بر آن قدر اقتصار ننماید و بیست و
دو بیست بار تا مدتی در حضور استاد و غیبت او اخراج
آن نماید و این مشقت را برای رضای حق تعالی گوارا کند
و شیطان را بر خود مسلط نسازد و فریب کید شیطان لعین در دین نباید
خورد و بحال مردمان باطل نظر کند که در آموختن غنا و غیره امور باطله
چه قدر مشقتها تا مدت بسیاری میکشند تا اینکه آخر الامر ملکه و مهارتی
بهم میرسانند که مثل استاد بلکه بهتر از او میشوند و در تعلم و آموختن تا هنوز
نگوید که ـه ـهِ لا آه بوضعیکه مشابه حای حطی نشود و
همزه ما قبل های ساکن با عین مشابه نشود و حای بی
نقطه و عین بی نقطه از وسط حلق بر می آید در تعلم این هر دو

حروف ذلقیه که بعضی ...

مانند موافق شعر سابق

حرف نیز بهمان طور بگویند حَ حِ حُ اَحْ با ملاحظهٔ
اینکه این حای بی‌نقطه مشابه بهای هوز نشود و نه بهمزهٔ ماقبل حای
ساکن بعین چنانچه گذشت و در تعلیم عین بگویند عَ عِ عُ
اَعْ بر وضعیکه این سه عین مشابه بهمزه نشوند و همزهٔ ماقبل عین
ساکن بعین و عین ساکن بهمزه یا هر دو عین یا هر دو همزه نشوند
و خای نقطه دار و غین نقطه دار از ابتدای حلق که متصل به بیخ
زبانست بر می‌آید بهمان وضع بگویند خَ خِ خُ
اَخْ و غَ غِ غُ اَغْ با ملاحظهٔ آنکه همزهٔ ماقبل
خای نقطه دار و غین نقطه دار بعین مشابه نشود و همچنین
در حرف‌های دیگر که ان شاء الله تعالی مذکور خواهند شد و
در غین نقطه دار ملاحظه شاید که مشابه بقاف چنانکه اکثر

عجمان میگویند نشود و قاف از انتهای زبانست با انچه
مقابل آنست از حنک بالا بهمان طور بگوید لیکن با ملاحظه
آنکه این حرف مشابه بغین نقطه دار و کاف فارسی چنانچه
از بعضی عجمان مسموع میشود نشود و مخرج کاف مثل قاف است
لیکن قدری پست تر از ان در آموختن آنها بهمان طور بگوید
لاکن خوب ملاحظه باید که خلطهای خفی در آن چنانچه از اکثر
عجمان میشود نشود و مخرج جیم و شین نقطه دار و یای
از وسط زبانست با آنچه مقابل آنست از حنک بالا چنانچه
با متحان ظاهر میشود مراد ازین یائیست که متحرک باشد
یا ساکن لکن حرکت ما قبل آن از اعتبار آن نباشد یعنی کسره
نباشد و یای ساکنی که ما قبل آن کسره باشد و همچنین واو

بیان حروف یکه مخارج آن خیشوم ست و آنها را اغنویه می نامند

ساکنیکه ما قبل آن ضمه باشند والف مخرج آنها جوف ست اما بیان
در غنچ از میل دهان بر می آید وعلاقه بزبان و هیچ حنک و دندان
ندارد وضاد نقطه دار از اول پهلوی زبان که متصل به بیخ
زبان ست با آنچه مقابل آنست از دندان اضراس بر
آید اعنی دندانهاییکه بآنها طعام خورده و ساییده میشود ولام
از آخر پهلوی زبان ست با آنچه مقابل آنست از دندانهای
ثنایای بالا و رباعیات و انیاب و ضواحک و رای بی
نقطه قریب آنست در مخرج لکن بسوی بالا تر از آن و مراد
از ثنایا چهار دندان وسط پیش ست از بالا و پایین و مراد
از رباعیه چهار دندان ست که دو از آنها گرد ثنایای
پایین ست و دو از آنها گرد ثنایای علیاست و همچنین

چهار دندان بالا و پائین که گرد رباعیست مسمی با نیاب
اند و آنچه گرد آنهاست مسمی ست بضواحک و طای و دال
بی نقطه و تای قرشت از سر زبانست با آنچه مقابل است از ثنایای
علیا یعنی ثنایای بالا و صاد و سین بی نقطه و زای با نقطه از
سر زبانست و ما فوق ثنایای سفلی یعنی ثنایای پائین و
ذال و ظای نقطه دار و ثای مثلثه از سر زبانست و سر
ثنایای بالا و فا از طرف ثنایای بالا و لب پائین می آید
و واو غیر مدی یعنی واو یکه متحرک باشد یا ساکن و ما قبل
آن ضمه نباشد از هر دو لب می آید لکن جمیع آنها بایکدیگر
ملتصق نمی شوند چنانچه با امتحان ظاهر میشود و میم نیز از هر دو
لب می آید لیکن در اینجا هر دو لب بالتمام بایکدیگر ملتصق میشوند

این از قرآن نیست بسمله
بسمله را بعضی جزو سوره دانسته
بسمله بعد از استعاذه
بسمله در افتتاح سوره
بسمله منفصل
وجوه چارده بسمله و استعاذه و سوره
بسمله بین استعاذه و سوره چهار وجه
وصل اول قطع طرفین
وجوه چارده بسمله و ...

واتصال و لصوق آنها ظاهر لبها میشود و بای ابجدیم
از هر دو لب می آید لیکن از بیجا اتصال و لصوق آنها به
باطن لبها میشود نه ظاهر فایده ثانیه در بیان احوال صفات
حروف معتبر نزد قراء است بحسب ایشان محققین و مشایخ اعظم
الله ظلالهم و کثر امثالهم بر سبیل اجمال قول ایشان در
این باب این است که صفات که در تمیز حروف از یکدیگر دخل
دارد در حقیقت حروف بدون انها قایم و ثابت می باشد
مثل غنه در نون ساکن و تنوین یا نقطه که خود مفتوح
باشند یا قبل آن حرف ساکن که یا قبل آن
مفتوح یا مضموم باشد این صفات در حقیقت این حروف
داخل نیست بلکه از محسنات و ممدوبات است گو

بحث قرا را از واجبات عضو ریات بوده باشد وصفاتیکه
انها را در تمیز حروف از یکدیگر مداخلتی بوده باشد حقیقت
آنها بدون انضمام انها قایم و ثابت نماند البته ضروریات
و واجبات است نزد مجتهدین جال سلمهم الله تعالی و از جمله
صفات ضروریه صفیرست و آن آواز باریک ست که
در بعض حروف از لوازم آنهاست و آن سه حروف
ضروریست یکی در زای نقطه دار چه اگر در ان صفیر بالکلیه
نباشد مشابه ذال نقطه دار خواهد شد و دوم در سین
بی نقطه است که اگر در این هم مشارکت صفیر نباشد
مشابه با ثای مثلثه میشود و سیوم در صاد بی نقطه است
که این هم بدون صفیر شبیه با ثای مثلثه یا حروف دیگر خواهد

[illegible]

شده و از جمله صفات مذکوره است اطباق یعنی ملصق
ساختن زبان بحنک بالا و آن چهار حروف اصد و ضد و ظا
ست یکی طای بی نقطه که اگر اطباق یعنی اتصال
قدری از زبان بحنک بالا قریب بیخ ثنایا بالکلیه بعمل
نه آید امتیاز از تای قرشت نمیشود و حقیقتاً ادا
نمیشود و جمیع زبان را اکثر آن را بحنک ملصق نسازد که
در صورت مشابه قاف میشود و گاه است که از بعض اشخاص
مشابه تای هندی می آید یا بسبب نادانی اطباق است
یا بسبب عدم تمیز در میان اطباق و طای هندی بلکه بقدر
از شکم زبان می باشد و اطباق تای هندی که بقدری
از پشت زبان میباشد و ظاهر همین است چنانچه بامتحان

طاهر میشود و وهمی در ظای نقطه دار است و اطباق این حروف
بیشتر از مخرج طای بی نقطه است چه مخرج شین یعنی مخرج ذال
نقطه دار است و ثای مثلثه با اطباق و اطباق این حرف هم از قرون
است چه اگر تن بالکلیه منعل آید بالکلیه فرق میان آن
و ذال نقطه دار باقی نخواهد ماند چه اینجا هم اطباق از قلیلی
از زبان باید نمودن اگر نه مشابه ضاد نقطه دار یک
عین آن خواهد شد و از اینجهت است که در صورت ضاد
و ظای نقطه دار ظاهری از اکثر مردمان ظاهر نمیشود
اگرچه اخذ قرآت از قرا نموده باشند چه ضاد نقطه
دار است و اطباق این حرف از همه حروف بیشتر است چه جمیع زبان
یا اکثر آن ملصق بحنک بالا میشود چنانچه از امتحان ظاهر

باب پنجم در بیان ادغام و بیان اقسام آن
[illegible]
ادغام [illegible] حروف
[illegible]

در بیان ادغام نون ساکن و تنوین
[illegible]

فصل در بیان اظهار نون ساکن و تنوین نزد حروف حلقی
[illegible]

۱۶

در اقسام اظهارات و اخفاهای نون

بیان ادغام با غنه و بی غنه اظهار نون نزد یا و واو

با نون و ادغام غنه و اظهار نون نزد کلمه جا بجا

در بیان اظهار نون در صنوان و قنوان مطلقا

بیان اظهار نون ساکنه و اخفاء [illegible]

بعض [illegible] اظهار و ساکن [illegible]

حال وصل اظهار نون نون یس والقرآن

در بیان تفخیم و ترقیق الفات [illegible]

می‌شود و آن از ضروریات ست چه اگر بالکلیه اطباق بعمل نه
آید شبیه برای نقطه دار خواهد شد و اگر باطباق ناقصی از
آخر زبان اخراج نموده شود مشابه غین نقطه دار خواهد شد بلکه
عین غین چنانچه از بعضی اشخاص مسموع میشود [illegible]
حروف مشکل است و از اینجهت است که اخراج صاد صحیح
خالص از شوائب از اکثر مردمان حاصل نمیشود بعضی آن را
از مخرج غین نقطه دار بر آید چنانچه گذشت و بعضی از مخرج کاف
فارسی که آنرا ز ور بمخرج کاف [illegible] رسانند و بعضی از مخرج
رای بی نقطه مفخمه و بعضی از مخرج [illegible] این یاد داشت
و بعضی آنرا از مخرج دال بی نقطه با تفخیم یا بدون آن می
آرند که نهایت مشابه بدال میشود یا عین آن بس نی

[illegible]

در بیان تغلیظ و ترقیق لام اسم الله [illegible]

در بیان تفخیم [illegible]

[illegible]

باید که آدمی در وقت اخراج این حرف بنهایت تامّل و تدبّر
اخراج آن از مخرجش نماید بوضعیکه مثلا بحرفی ازین
حرف یا با حرفهای دیگر نشود و چهارمی در صاد بی نقطه
است و اطباق اینجا هم از ضروریات ست چه اگر بالکلیه
اطباق در آن نباشد مثلا بسین بی نقطه مشتبه شود بلکه
عین آن چون این حرف از حروف صفیریه و اطباقیه است
پس و از صفات ضروریه است و اجتماع اینها بظاهر
مشکل است بیک حرف بر زبان ازینجهت بود که این
عاصی تا مدتی تحصیل مثال آن نمی کرد تا اینکه بعد
تامّل بسیار و تفحص بسیار از قراء و غیره چنان دریافت
شده که قدری از زبان بطرف پائین مائل میشود

اسکان و اشمام و روم

در بیان احکام اسکان

و قدری از آن از آخر یعنی بسیج آن با پهلوهای آن بلند
بشود ولیکن میبباید که سر زبان با آن بشتر تا یای سفلی
ملصق نشود چنانچه بعضی بتصریح باین نموده اند و با جمال
هم از این امر و امر اطباق اینجا بعینه مذکور شد خالی
از اشکال و تامل نیست و تفصیل موجب تطویل است و
لا یسعه المقام و توهم نشود انحصار صفات ضروریه
صفاتیکه اینجا بمعرض بیان درآمده بلکه مذکور اینها بر
سبیل تمثیل است یعنی هر حرفیکه مثل صفات متاخره
باشد واجب خواهد بود و هر چه مثل صفات متقدمه باشد
مستحب است کما تا ماکان از جمله صفات ضروریه
مدّ است و آن نیز جمیع اقسام ضرور و واجب نیست

[illegible] وقف فلا الا نفعا

صلی وقف [illegible]

[illegible]

علما نیست سوای مد متصل که به وجوب آن اکثر علما
تصریح نموده اند و آن اینست که بعد الف و واو و
یای مدی یعنی واو و یائیکه خود ساکن باشد و ما قبل
واو ضمه و ما قبل یای کسره باشد همزه یا حرف مشدد
افتد در یک کلمه چون جَآءَ و جِیْٓءَ و سُوْٓءَ و لا
الضّآلّین و تحآجّونی و تجیدینی ۱ه ه

مناجات

خدایا توئی خالق ذو الجلال — توئی صاحب کبریا و کمال
تو قهار هستی توئی لایزال — عدیم المثال و شدید النکال
رحیمی و رحمان و ستار عیب — غفور و حلیمی و بی شک و ریب
ز قهرت همه خائف و مستجیر — چه طالع چه عاصی چه شاه و فقیر

در بیان اقسام [illegible]

[illegible]

ز فیض تو عالم همه مستفیض
چه انس و چه جن و چه سود و چه [illegible]

بیا ای حسن سیر خصال و فعال
با ایوان و درگاه آن بی همال

بیا ای سیه رو به توبه روزگار
با ایوان و درگاه پروردگار

بتوبه انابت ز خوف خدا
بخاک مذلت بسر ریز [illegible]

بکن گریه و ناله افغان و آه
چو ابر بهاری ز خوف اله

چنین کن مناجات با آن کریم
الهی توئی بس غفور رحیم

تو سبحان منم عبد خوار و ذلیل
منم بس فقیر و تو شاه جلیل

توئی بس شکور و منم بس کفور
منم بس گنه کار و تو بس غفور

منم آنکه عصیان نمودم بسیار
ز نسیان [illegible]

توئی ارحم الراحمین و کریم
منم بس گنهکار و عبد لئیم

تو رحمی اگر با کنی ای خدا
که رحم کند بس ز دم من کجا

بحق محمد با آل کرام
علیهم تحیة صلوة و سلام

ببخشی گناهان این رو سیاه
بفضلت دهی از جهنم پناه

تمام شد ١١٢٥